

عرفا می گویند: عرفان اسلامی بر خاسته و منبعت از متن اسلام، قرآن و حدیث است، نه چیزی زاهد بر آن و نه چیزی کمتر و پایتتر از آن. عرفان اسلامی همزمان با اسلام پدید آمد، همراه آن رشد نمود و دوشادوش آن به حرکت تکاملی خود ادامه داد. در زمان خود پیامبر (ص) که امامان محصور (ع) نیز عرفای اسلامی وجود داشتند، و حتی بعضی از آنان از صحابه بزرگ اهل بیت (ع) هم بودند، هر چند که در آن تاریخ به عنوان عارف شناخته نمی شدند و عنوان زاهد و پارسا را داشتند. اینان ادعا داوند: در نظر آن کس که در راه و رسم عرفان قدم می گذارد، نخستین و کاملترین عارف، پیشبر اسلام حضرت محمد (ص) است و نگاه علی بن ابی طالب (ع) ^۱.

برخی از عارف مسلمان گام را از این حد فراتر نهاده اند، و مدعی هستند که حقیقت و واقعیت اسلام نزد آنهاست، و باطن قرآن را باید در مکتب و مشرب آنان جستجو کرده، و انوس می خورند که چرا سایر پیروان اسلام با مکتاب اسلامی از این موضوع غفلت دارند. و این غفلت، مساوی با انصراف آنان از سیره و روش پیامبر (ص) است. اینان می گویند: بر فرض که ما بتوانیم در خصوص شرایط یک متلین به اسلام شامع و تساهل به خرج دهیم، می توانیم بگوییم که عارفان به باطن اسلام و قرآن راه یافته اند، و دیگران به ظاهر آن پسته نموده اند؛ عارفان سز را در اختیار دارند و غیر آنان پرست آن را.

در رساله تسبیحات آمده است: «دو شایه، که خلق به ظاهر قرآن قناعت کرده اند و همه از او پرستی بینند. باش تا سز از شورد که: القرآن مایة الله فی ارضه» ^۲.

عارفان مشتقند که روش درست پیامبر را تنها آنان دنبال می کنند و بقیه از سیره آن حضرت منحرف شده اند. به همین استدلال، عارفان برای هر یک از وجوه و رفتار خود، نحوه انطباقی بر کار پیشبر جستند ^۳.

صرف نظر از این نوع ادعاها که معمولاً عرفای اسلامی دارند با دست کم می توان این گونه ادعاها را از عقاید، گفتار و نوشته هایشان برداشت کرد، جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که ریشه عرفان اسلامی را باید در متن منابع اسلامی و رفتار پیامبر (ص) جستجو نمود. این خلدون، سرخ و جامه شتاس معروف اسلامی، در این خصوص می نویسد: تصوف (عرفان)، یکی از علوم دینی است که در اسلام به وجود آمد. طریقه متصوف (عارفان) آن بود که توسط مسلمانان سلف، و بزرگان از صحابه، یاران پیشبر (ص)، تابعین و نسلی که پس از آنان آمدند، طریقه حقیقت و نجات شمرده می شده است. پرداختن به زهد، گریز از هر چیز و پناه آوردن به خدا، پرهیز از همه زیورهای مادی و طبیعی، ترک عیش و نوش، ثروت و قدرت که موضوع حرکتها و ایده مردم سادگرا و سطحی نگر است، خلوت گزینی و صبری را به عدت و حضور خدا سیری کردن؛ اینها اصول اساسی راه و رسم تصوف (عرفان) بود که در

عرفان در

نهج البلاغه

از: تحریریه بنیاد نهج البلاغه

بحثی است بین دانشمندان ملل و نحل که آیا عرفان اسلامی نشئت گرفته و ملهم از کتاب و سنت است یا پدیده ای کاملاً وارداتی است که تدریجاً رنگ و صبغه اسلامی به خود گرفته است؛ یا آنکه عرفان اسلامی تلفیقی از معارف خودی و تعالیم اجنبی است که مجموعه آنها به صورت عرفان اسلامی منجلی شده است؟

مرحوم استاد شهید مطهری سؤال فوق را به این صورت مطرح می کند: آیا عرفان اسلامی از قبیل فقه، اصول، تفسیر و حدیث است؟ یعنی از علوم است که مسلمانان سابه ها و داده های اصلی را از اسلام گرفته و برای آنها قواعد و شرایط و اصولی کشف کرده اند، یا از قبیل طب و ریاضیات است که از خارج به جهان اسلام راه یافته است و در دامن تمدن و فرهنگ اسلامی به وسیله مسلمانان رشد و تکامل یافته است، یا فن سوسی در کار است؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: در خصوص اسلامی منحص برود عرفان اسلامی، الشکافی بردن آن با وارداتی بودنش، نظریه مختلف وجود دارد:

دنیا، گریز از لذات جسمانی، چشمپوشی از موابهات طبیعی و پناه بردن به مناره‌ها و شکاف کوه‌ها، از خصایص و ویژگی‌های آنان بود که به منظور پرداختن به روح و تقویت و تکامل روان به کار می‌رفت.

گروهی می‌گویند که عرفان اسلامی فشرده‌ای از افکار فلاسفه یونان و اسکندریه، و عقاید کلیسمان و عیسویان است که در قالب فلسفه نوافلاطونی وارد اسلام شد و اندک اندک در آن رسوخ یافت.

جمعی نیز معتقدند که عرفان اسلامی توسط شعوبه ایرانی مختلف اسلام در جهان اسلام راه یافت، و هدفش مشرب کردن افکار مسلمانان، مشوه جلوه دادن اسلام و ایجاد اختلاف و تفرقه بین جوامع اسلامی بود، پروژه با طرح مسئله ایجاد علت و معلول و وحدت وجود که محرکه آرای مسلمانان شد.^۶

مرحوم علامه محمد اقبال لاهوری وقتی از تاریخ پیدایش عرفان در ایران و منشأ آن سخن می‌گوید، با توجه به نظریه صاحب‌نظر خارجی، می‌گوید: فون کره (Von Kremer) و دوزی (Dozy)، منشأ تصوف (عرفان) ایرانی را به فردان ساسانی هندی نسبت داده‌اند. مرس (Mars) و نیکلسن (Nicholson)، تصوف (عرفان) ایران را پیرون کشیده شده از بطن فلسفه نوافلاطون دانسته‌اند. و پروان در موردی، آن را واکنشی آریایی در برابر دین جامد سامیان به حساب آورده است. سپس اقبال اضافه می‌کند: اما به نظر من، همه این نظریات بر مفهوم نادرستی از علیت تکیه دلوند. ما باید برای تبیین تصوف (عرفان) بر اساس علیت صحیح، جامعه اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم.^۷

نظریه سوم

نظریه سوم می‌گوید: منشأ اولیه عرفان اسلامی، خود اسلام است و هارفاان همچون دیگر دانشمندان علوم اسلامی به مرور زمان شرایط و قواعد و اصولی را برای آن کشف و تبیین کردند تا آنکه به صورت فعلی درآمد، اما دو عین حال نمی‌توان گفت که عرفان اسلامی امروز، یک مجموعه صددرصد اسلامی و خالص و متشکل است، و متأثر از جریانهای کلامی و فلسفی رایج دنیا پروژه جریان فلسفه اشراق نیست.

از یک سو، نمی‌توان افسالت عرفان اسلامی و طرح آن توسط کتاب و سنت را منکر شد یا دو آن تردید کرد، و از سوی دیگر نمی‌توان افسافات وارده بر آن و حرفه‌های صددرصد خلاف اسلامی بعضی از عرفا را نادیده گرفت، از قبیل دخالت دادن واسطه‌های غیر مسئول در طی مراحل سیر و سلوک انسانی تحت عنوان: قطب و مرشد،^۸ یا طرح ادعاهایی از قبیل: «ایس فی الدار شیوه دیار»^۹.

استاد شهید مطهری (ره) پس از طرح یک سلسله بحث و بررسیها، سرانجام دو موضوع ماهیت و حقیقت عرفان اسلامی چنین اظهار نظر می‌کند: مسلم این است که عرفان اسلامی



میان صحابه و مسلمانان دوران اولیه رواج داشت.^{۱۰}

نظریه دوم

نظریه دوم، عرفان اسلامی را یک بدهیده وارداتی می‌داند که از خارج اسلام به آن راه یافته، و بتدریج رشد و تطور پیدا کرده است. استاد شهید مرتضی مطهری (ره) در این خصوص می‌نویسد: بعضی از مستشرقان اصوار داشته و دارند که عرفان و اندیشه‌های لطیف و دقیق آن، همه از خارج جهان اسلام به آن راه یافته است.^{۱۱}

سامان‌بان این نظریه دو خصوص معرفی منبع و منشأ خارجی عرفان اسلام، متفاوت سخن گفته‌اند:

بعضی قائلند که عرفان اسلامی الهام گرفته از آیین و مراسم بودایی است که به دلیل ارتباط مسلمانان با بوداییان بتدریج این اندیشه در افکار مسلمانان رسوخ یافت، و به مرور زمان ترقی و تکامل پیدا کرد.

برخی می‌گویند: عرفان اسلامی نشئت گرفته از طرز تفکر مسیحیان پروژه و هبانیان آنان است که مجرد زینت، امراض از

سرمایه اصلی خود را از اسلام گرفته و پس از ۱۰

آقای باطنی، یکی از محققان معاصر، در این خصوص آورده است: بدین است کسانی که گوشه‌اند عرفان را از فلسفه های نو افلاطونی، هندی، مانوی یا رهبانیت مسیح و سایر نحله ها متأثر نشان دهند، عرفان را در اوج تکامل و پیچیدگی آن مورد توجه قرار داده اند؛ یعنی عرفان را در دورانی مورد توجه قرار داده اند که برون، عناصر بیگانه فلسفه های گوناگون در آن مندرج شده و مثل سایر مذاهب در راه تکامل خویش از هر آفتابته سرراه خود مشتت برگرفته بود، و به عنوان مخلوطی از اعتقادات فرق گوناگون و گاه مختلف الفکر شناخته می شد. در حالی که اگر عرفان را از موشجه بجوییم و در عناصر آن دقت کنیم، درس یابیم که برای نوع عرفان ساده و بی آلابی قرن اول اسلام، به حد کافی زمینه و بهانه در خود قرآن هست، همچون عرفان بلال، ابرو، سلمان، حدیقه و اویس قرن، نه مثل عرفان پیچیده ابن عربی، عین القضاة

غیرهم که به اصطلاح، یک جا قرار و آرام نداشتند و همواره سر به گروه و سیاهان می گذاشتند، تماسهای بین ایشان و راهبان مسیحیت روی داد و بعیند نیست که ایشان روش زاهدانه آنها را پسندیده و در بیشتر موارد آن را سرمشق و نمونه کار خود قرار داده باشند. مثلاً در شرح حال «ابراهم خواس» هست که: یک بار در بادیه با جوانی ترسا و دیگر باز با پیر رهاب دیرنشین ملاقا کرد ۱۲.

همچنین، نباید تأثیر آرای مسیحیت را در جنبه و پیروان او به دلیل داشتن خانواده ای مسیحی، از یاد برد. ۱۳
ما معتقدیم که در سراسر متون اسلامی، یک سلسله تعالیم و آموزشهای بالا و الوایی وجود دارد که هیچ راهی جز انطباق دادن آن با عرفان اسلامی وجود ندارد. این تعالیم و آموزشها با لدنی خاص، سیکی ویژه و تعابیری بسیار دشوار و جالب القا شده است که هر انسان با درک و ذوق را به شور و نشاط می آورد، و او را به سری هاله ای از عشق و محبت و صفای باطن سوق می دهد. البته، اوج این تمییرات زیبا را می توان در ادعیه مانوره از اهل بیت(ع) ملاحظه کرد، که انصافاً هیچ یک از ادعیه مانوره، مذهب و مکاتب دنیا حتی مذهب اهل سنت با این ادعیه قابل مقایسه و مقابله نیستند، و حتی این نوع تمییرات زیبایی عرفانی سطح بالا را در احادیث صحابه از اهل بیت(ع) نیز نمی توان مشاهده کرد. شاید دلیلش این باشد که مخاطبان اهل بیت(ع) در فضای حدیث و خطبه و خطابه آماد مروتند، و معلوم است که توده انسانها استعداد فهم و درک نکات عرفانی و لطایف و ظرایف را ندارند، به خلاف ادعیه که مخاطب مستقیم آن خدا و آنزیدگار جهان هستی است که می توان با او به رمز و اشاره سخن گفت. ۱۴

رسالة لقاءالله

التقدیفة و عرفان

آیت الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قمی سره

به نیمة مائة مستر تئده در

لقاءالله

۱۰

حضرت امام خمینی دامت پر کا

۱۱

مجلسه، ترجمان، توضیح، تعلیق و تصانیف

۱۲

سید احمد قیری

آیاتی که در قرآن مجید موضوع «لقاء الله» را مطرح می کنند، روایات و ادعیه ای که سخن از قرب انسان به خدا و لقاء او به میان می آورند، همچنین آیاتی که بندگمان صالح و شایسته را به درضوان الله بشارت می دهند، و نیز احادیثی که نهایت آرزوی مؤمنان را بخشودن الهی معرفی می کنند، جزو بزرگترین تعلیمات عرفانی اسلام به حساب می آیدت.
آیت الله میرزا جواد ملکی(ره) می گویند: در قرآن مجید زیاده از ۲۰ بار عیسارت لقاء الله وارد شده است، و حکایه در تعبیرات انبیا و اولاد(ع) می. علمای شیعه را در این باب، مذاهبهای مختلف است. بعضی تمام آیات و احیاء لقاء الله را به سرگ و لقاء ثواب و عساقب صفتا می کنند. برخی می گویند: مراد از لقاء الله، لغای الهی نیست، بلکه مراد لقاء اولیای او از انبیا و ائمه (ع) است.

عزیز من! انصاف بده. این همه آیات، اخبار و ادعیه وارده به تعبیرات مختلفه را ممکن است که انسان رد نماید؟ اگر از حیث سند، اعتبار می خواهم؟ ۹۰ تا ۹۱. اگر ۹۲ تا ۹۳ گفته اند، من ۵۰۰ بلکه هزار سند برای تو می آورم، و حال آنکه قرآن سند نمی خواهد. و اگر دلالت بشنوا، از «فمن» بالاتر نمی شود. و

همدانی، سهروردی، غزالی، وحشی بافقی، پایزید، چنبد، حلاج، بر سعید و حمدون قضاة ... ۱۱ در قرن سوم و چهارم هجری بر اثر آمیزش عارفان شوریده ای همچون: پایزید، چنبد، رابعه، ابراهیم ادهم، مصیبان ثوری، مالک دنیا و

کامل قایل برداشت و استنباط است، و آن کلمه «توحید» و «لا اله الا الله» است.

همه می دانیم کلمه توحید از یک نفی و یک اثبات ترکیب شده است؛ نفی تمامی معبودها در هر مقام و موقعیتی، و به دنبال آن اثبات الوهیت برای الله. آیا لازمه این نفی و اثبات، تلاش در جهت نزدیک شدن به خداوند متعال و تجرد از ماسوای او نیست؟ آیا بزرگترین و مهم‌ترین هدف عرفان اسلامی، جز «فناء فی الله» و «بقاء بالله» چیز دیگری است؟ آقای محمد جعفر باحق در این مورد می نویسد: «اگر به نخستین گام اسلام، یعنی شعار «لا اله الا الله» نگرست شود، و به عنوان یک نکته عینی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد، خود، محور یک نگرش عرفانی خواهد بود. آیا تیغ «لا اله» را برای آنکه مستثنا به دنبال «الا» می آید باز نمی کند؟ آیا پاکبازی، زهد، تجرد، شفا، بقا، شوق و فقر... و سرانجام «وصول» در این عبادت، مندرج نیست؟» ۱۷، ۱۸.

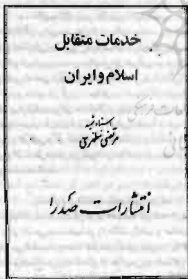
نویسنده مزبور مطلب فوق را از مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی اقتباس کرده که او هم به نوبه خود آن را از سنائی غزنوی، شاعر عارف قرن ۶ هـ. ق، گرفته و در کتاب مثنوی خود به شرح و بسط آن پرداخته است. ۱۸. از آنجا که این ابهام مقارن با ابهام مولای عارفان و امام تس و جهان است، مناسب و شایسته می نماید در اینجا به نقل و شرح فترازی از دعا و نیایش امیرمؤمنان (ع) که نوعی ابلاغه پرداخته شود. حلی (ع) در یکی از راز و نیازها و مناجاتهایش با خدا و معبود خویش چنین می گوید:



دلالیت نص: از این الفاظ که نقل شد، ابدأ شکی، محتملی و احتمال مجازی در آنها نیست. بلی، آسان باید ملتفت باشد که لغای حضرت او - جل جلاله - مثل لغای ممکن نیست، و رویت او با چشم و مثل رویت جسمانیات نیست... و می توان گفت که معنای ملاقات ممکن با خداوند جلیل، عبارت از همان معنایست که در ادعیه و اخبار از آن به لفظ «وصول»، «زیارت»، «نظر بر وجه»، «تجلی»، «دیدن قلب» و «تعلق روح» تعبیر شده است، و از شد آن به «فراق»، «بعد» و «حرمان» تعبیر می شود» ۱۵.

سپس معظّم له در پایان این قسمت از بحث خود که به عنوان مغفله است، می فرماید: «مرد، با فهم حساسی از شبیهات خارجی، بعد از ملاحظه این تعبیرات مختلفه قطع خواهد کرد بر اینکه مراد از لغای خداوند، لغای ثواب او که مثلاً بهشت رفتن، سبب خوردن و جورالعین در آن باشد نیست، چه مناسبت دارد این معنا با این تعبیرات؟» ۱۶.

آری، آیات و روایات در موضوع «فناء الله» و «رضوان الله» و دیگر مسائلی که مجموعه آنها عرفان اسلامی را تشکیل می دهند، مافوق ترائر است. اصولاً، باید گفت مسئله عرفان اسلامی، هم در عقاید، هم در عبادات، هم در اخلاقیات، و هم در ادعیه اسلامی، به وضوح قایل رویت و فوگ است، و انکار آن مساری با انکار پدیده‌های است. این مطلب از نخستین شعار اسلامی که بدون به زبان آوردن آن، اسلام کسی پذیرفته نیست و بدون اعتقاد قلبی به آن نتوان اہسان او را باور نمود، به طور



اللهم انك آتس الأنسین لاولیائک .
 واحضرهم بالكفایة للمتوکلین علیک . نشاهدکم
 فی سرائرهم ، ونطلع علیهم فی ضمائرهم و تعلم
 مبلغ بصائرهم . فاسرائهم لک مکشوفة ، و قلوبهم
 الیک ملهوفة . ان او حشتم الغربة آنهم ذکرت ، و
 ان صبت علیهم المصائب لجأوا الی الاستجاره
 بک ، علما بان الیمة الامور بیدک و مصادرهما عن
 فذاتک .

اللهم ان فهمت عن مسائلی او عصیت عن
 طلبتی فذللتی علی مصالحتی ، وغذت قلبی الی
 مرشدی ، فلیس ذلک بکفر من هدایتک و لا یبطل
 من کفایتک .

اللهم احملنی علی عسوک و لا تحملنی علی
 عدلک .

خدایا! نوبه دوستانت از همه بی پیمان تری ، و
 برای آنان کسه به تو توکل کنند از هر کس
 کاردان تو . برهنائی هاشان بینائی و به فرو نهاشان
 آگاه ، و بر مقدار پیش آنان دانای . و زهاشان نزد تو
 آشکار است ، و دلهاشان در حسرت دیدار تو
 داغدار . اگر غریشان به وحشت در اندازد ، یاد تو
 آنان را آرام سازد ، و اگر معصیتها بر آنان فروربارد
 به تو پناه آرند و روی به درگاه تو دارند ، چه
 می دانند سر رشته کارها به دست توست ، و از
 قضای خیزد که پای بست توست .

خدایا! اگر در پریش خود فرستام با راه
 رسیدن را نمانم ، صلاح کارم را به عن نما و دلم
 را بدانیچه رستگاری من در آن است متوجه فرما
 که چنین کار از رانمایهای تو ناشناخته نیست
 از کفایتهای تو ناشناخته نه .

خدایا! کار مرا به بخشایش خود و اگزار ، نه
 به عدلت (ای بخشنده کردگار) .

ترجمه سید محمد...

اللهم انک اتس الأنسین لاولیائک

خدایا! اگر برای عده ای از انسانها همسر ، برای برخی از
 آنها فرزندی ، برای جمعی پندرو صادر ، برای گروهی دوست و
 آشنا ، برای کسانی پست و مقام ، برای افرادی درهم و دینار ، و
 برای بعضی نعمای اینها مایه انس و آراشتی در زندگی می شود ،
 و این امور متنهای آرزو و مطلوب است . اما ای خدا برای
 دوستان و اولیایت ، برای عاشقان و دلدادگانت ، برای کسانی که
 با تو سرو سوری دارند و ارتباط و آشنائی ، قطعاً وجود تو بیش از
 هر چیز و هر کس برای آنان سزایب سکون و آراشتی دل ، و مایه
 سرور و اتساع خاطر می شود ، و حاضر نیستی تو را با هیچ
 چیزی معاوضه کنند .

واحضرهم بالكفایة للمتوکلین علیک

خدایا! آن که در زندگی به تو اعتماد می کند ، از میان همه
 فقط به تو دل می بندد ، تنها تو را مالک و قاب و صاحب اختیار
 خویش می شناسد ، و همه کارها و امور خود را به تو تفویض
 می کند ، بروضوح می بیند که تو از هر کس در مسائل زندگی او
 حاضر تر ، به تمامی وقایع و رویدادهای موجود آشناتر ، در دفع

همه گرفتاریها و مشکلات آماده تر ، و از هر کس نسبت به او
 دلسوژتر و مهربانتری . پس ، چرا انسان به غیر تو اعتماد کند و بر
 دیگری جز تو توکل نماید؟

نشاهدکم فی سرائرهم ، ونطلع علیهم فی ضمائرهم و تعلم مبلغ
 بصائرهم

خدایا! تو آن کسی که پنهانیهای ایشان را می بینی ،
 ضمائرشان را بروضوح می خرائی ، و بر روی و درشت و عیب و
 نهان آنان مطلع و آگاه ، تو می دانی که در دل آنان چیز تو کسی
 راه ندارد ، و بر روح و روانشان چیز تو کسی حکومت نمی کند .
 و باز تو می دانی کسه آنان با خلوص نیست به درگاه تو راه
 یافته اند ، از هر کس غیر تو گسسته اند ، و آنچه می گویند
 بر راستی و حقیقت می گویند ، که نه رها دارند و نه خردنمای ، و نه
 نظاهر می کنند و نه بزرگ نمایی . و نیز تو می دانی میزان بصیرت
 و بینائی شان را و شناخت آنان را نسبت به خودت .

فاسرائهم لک مکشوفة و قلوبهم الیک ملهوفة
 خدایا همه رازهای آنان نزد تو هویدا ، و تمامی آسائل و

آرزوهایشان پیش تو ییلاست. قلبهایشان در دست در گرد تو، و دلهایشان بکسره در حال پرواز و طیران به سوی تو است. تو می دانی که جلوه نور محبت تو دلهای آنان را پر کرده و خلوت مغناطیسی عشق قلبهایشان را به سوی تو جذب نموده است.

باید با او انس بگیری.

خستاً، این مطلب که علی(ع)، نخست از مقام بالای عرفان یعنی مقام عشق به خدا و آرامش در پرتو این عشق شروع می کند و سپس به تبیین مراحل مقدماتی این مقام می پردازد. دلیل آن است که:

اولاً، علی(ع) این مراحل مقدماتی را گذرانده و به آن منزلت والای عشق الهی رسیده است، که این طور روشن در مقام بیان آن بر می آید.

ثانیاً، علی(ع) بدین وسیله راه رسیدن به مقامات بلند عرفانی را به رهروان و سالکان می آسوزد که اگر اراده و همتی فاری، آن را به کار بگیرد و این راه و پروا تا به سر منزل عطا برسی.

در اینجا ممکن است در ذهن بیاید که اگر فردی این قدر روحش به خستندگی شده که با خدا انس پیدا کرده است و همحضرتی و همشینی با او برزگترین و مهمترین آرزوی خود می داند و به آن هم رسیده است، چگونه است که باز می تواند یا غیر خدا نیز همدم و همساز شود؟ این یعنی آمدن از اوج به حقیقت، منزلت از هوش به فرس، فرود از لاهوت به ناسوت، و هیوط از جبروت به برهوت، چگونه ممکن است؟

مرحوم علامه اقبال از قول یکی از عرفای هندی معاصر خود^{۲۰} که شنیده و خوانده بود که پیامبر بعد از سیر در آسمانها و رفتن به معراج دوباره به زمین بازگشت، نقل می کند که وی گفته بود: سرگند به خدا، اگر من به آن نقطه که پیامبر(ص) رسیده بود می رسیدم، هرگز به زمین باز نمی گشتم. ^{۲۱} عارفان در پاسخ به این سؤال می گویند: رفتن کسی به مقام انسان کامل رسید به کلی از غیر خدا بریده می شود، ولی حالت بازگشت پیدا می کند و برمی گردد تا وظایف و مسئولیتهای خود را انجام دهد. والا اگر کسی به آنجا رفت و بازنگشت، هنوز خام است و کامل نیست. ^{۲۲}

اما باید دانست که این بازگشت، بازگشت تفرقی نیست. به قول شهید مطهری(ره): به معنای بازپس آمدن به نقطه اول و جدا شدن از آنچه درپاخته است، نیست. ^{۲۳} این بازگشت همراه با تمام بافته های است که در اختیار دارد، همراه با تکاملی است که در سایه سیر و سفرهای خود به آن دست یافته است و لذا از آن تعبیر می شود به: «میر من الحق الی الخلق مع الحق» یعنی حرکت از حق به سوی خلق، اما همراه با حق و نه جدایی از حق. و این، مرحله سوم تکامل معنوی و سیر و سلوک انسان است.

مراحل سیر و سلوک یک انسان عارف به طور خلاصه این گونه به توضیح می آید که یک انسان سالک ابتدا باید از تمامی علایق مادی خود بگسلد تا شایستگی و استعداد رسیدن

ان اوحشتم الغربة آنسهم ذکرک

خداها! اگر درستان و اولیایک به دلیل همنخ نبودن مردم با آنان در دوران زندگی، احساس تنهایی و غربت بکنند و دهشت و وحشت به آنان دست بدهد، پس ترهید یاد تو، آنان را از غربت و تنهایی به درمی آورد، و وحشت و دهشت را به تعلق خاطر مبدل می کند.

و ان صبت عليهم المصائب ليجاروا الی الاستجاره یک
اگر باران گرفتاریها و سختیها بر آنان فرود بارد، و اگر سنگریزه ها و سنگلاخهای مصایب بر سرشان فرو آید و در زیر ضربات شکننده و کوبنده حوادث دست و پا زند، هرگز دچار باس و حرمان نمی شوند هرگز در زندگی خود را نمی یازند، زیرا تو را پناه خویش می بینند و با تمام وجود به توری می آورند.

علما بان ازمة الأمور بكد و مصادرها عن قتالک ۱۱

خداها! آنان می دانند که سرشته همه کارها و منشأ همه آنها، به دست و قضای تو است. مشکلات به دست تو حل می شود، و سرنوشت هرکسی در گرد خواسته ها و مقدرات تو است.
امیرمؤمنان(ع) در این مناجات کوتاه و فشرده خود، ابتدا از محبت و عشق به خدا، و سکون و آرامشی که در پرتو این محبت و عشق پدید می آید سخن می گوید، که یکی از بلندترین میراثانکالی الله و عارفان باله است. آنگاه توکل و اعتماد به خدا را ذکر می کند که نردبان صعود به سوی عشق و محبت است، سپس از علم تمام و احاطه کلی خداوندی به همه چیز صحبت به میان می آورد که اعتقاد به آن، وسیله ای برای رسیدن به مقام توکل و اعتماد به خدا می باشد. امام علی(ع) در مرحله بعدی نیز از مسئله استعاضه و یتاحذگی به خدا در همه شغای و بجزئیتهای زندگی یاد می کند که ابزار مناسب برای تحمل و سختیها و گرفتاریهاست. علی(ع) می خواهد بگوید: ای مسلمان و شیعه علی! اگر می خواهی به مقام انس الهی و عشق به او برسی، اول پابستی همه سختیها و دشواریهای راه را تحمل کنی. سپس در پرتو این تحمل، درک می کنی که تو خود کاره ای نیستی، هرچه هست او است، و اختیار همه هم در دست او است. پس از رسیدن به این درک و شناخت، اندک اندک می فهمی که باید تنها به او امید بپوزی، هرچه می خواهی از او بخواهی و بر او توکل و اعتماد کنی. آنگاه پس از نیل به این مقام که مقام بالا و والای توکل است، کم کم به جایی می رسی که می فهمی جز خدا کسی قابل اعتماد نیست، و در نتیجه تنها

وسالت هدایت خلق را آغاز می کنند و به میان مردم می آیند، حاضرند در این راه جیان خود را از دست بدهند یا آن قدر تلاش خود را ادامه دهند تا داعی حق را لیبیک بگویند. در این وقت است که از طرف دوست به او خطاب می شود: «ای ایشیا النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و اھبیا مرفسبة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»^{۲۵} احتمالاً، بهشتی که خداوند در این آیه مزده ورود به آن را به بندگانش داده است، یک بهشت معمولی نباشد. زیرا اگر بهشت معمولی بود، خداوند آن را به خود نسبت نمی داد و «بهشتی» نمی گفت؛ چنانکه در سایر آیات قرآن هم هر کجا که از جنت گفتگو به میان آمده، آن را به خود نسبت نداده است. بنابراین، می توان گفت که جنت مورد بحث این آیه حور و قصور نیست، بلکه بالاتر از حور و قصور است. حور و قصور چیزی نیست که خدا در این مقام بخواهد از آن یاد کند و آن را به بندگان خواهش عنایت کند.

انسان عارف تمامی مراحل سیر و سلوک خود را روی همین زمین، با حشر و نشر یا همین مردم، و با عمل به احکام و فریض دین اسلام می پیماید، و همه مقامات بلند معنوی و روحانی خویش را در همین دنیا و روی همین کره خاک طی می کند. از این رو، باید با این دید به دنیا نگریست و آن را سنجید. پس، چگونه می توان به دنیا با دید مملوم و متفسور نگریست. امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه، گاهی از دنیا بهترین تشریف و توصیفها را دارد، و آن را محل بسیار مناسبی برای عبور نفس و مسعود روح می داند. علی (ع) درباره دنیا می گوید: «ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافیة لمن فهمتها و دار فنی لمن تزود منها و دار موعظة لمن اعطها بها. مسجد ابناء الله و مسلک ملائکة الله و مهبط وحی الله و منجر اولیاء الله اکسبوا فيها الرحمة و ربحوا فيها الجنة ... فذمها رجال غداة الندامة و صمعا یعرون يوم القيامة ...»^{۲۶}

اوی، دنیا محل نشو و ارتقا است و تمامی شرایط و وسایل کار در آن فراهم. هر چه انسان به پیش رود و تکامل پیدا کند، باز زمینه تمامی بیشتر و تکامل بالاتر در آن هست. لذا، به ما می گوید: «واعبید ربک حتی یأتیک البلیغ»^{۲۷} یعنی این سیر و سلوک را تا وقتی که زنده ای و بدون هیچ وقفه ای ادامه بده. بنابراین، سخن گساست که می گویند بشر در این سیر و سلوک به جایی می رسد که دیگر باید متوقف شود؛ سقوط تکالیف عن السالکین فی سربة الحال ای فی مرتبة الوصول^{۲۸}، فزاد و نادرست است. علی (ع) آن موقع که ششمین ابن ملجم تارک مبارکش را شکافت، فرمود: «لرب الکبیر»^{۲۹}

مروحوم سیدعلیخان در شرح صحیفه منجادیه این بحث را مطرح کرده است که: گروهی از علما و عقیده بر این است که رسول اکرم (ص) «تأسیاً در حال ترقی و بالاترین است» و هرگز این حرکت متوقف نمی شود.^{۳۰}

برخی از مفسران قرآن در تعبیرات و تأویلات خود، آیه کریمه: «یا اهل یترب لامقام لکم»^{۳۱} را به یترب استابت حمل

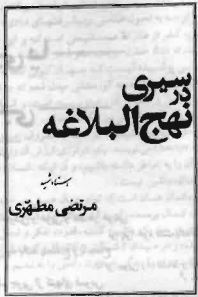
به حق و قرب به او را پیدا کند، و گرنه با وجود این حلقه ها و حاکمیتشان بر انسان، پیروان چنین راهی میسر نیست. این را می گویند: «سیر من المخلق الی الحق» یعنی بریدن از طبیعت با هدف پیوستن به خالق طبیعت از راه برکنندن موانع و ایجاد زمینه های مناسب. این اولین مرحله سیر و سلوک انسان است که زمینه ورود او را به مرحله دوم فراهم می کند. ولی این مقدار برای سالک راه کافی نیست، بلکه باید آن قدر در این وادی اولیة قرب تلاش کند و با انجام وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی خود که در اسلام مقرر شده است تمرین کند، که به مراحل تکاملی سیر به عطف برسد. این مرحله را می گویند: «سیر من الحق الی الحق».

وقتی که سالک به آنجا رسید، شایستگی ورود به سومین مرحله سیر و سلوک را به دست آورده است که عبارت است از حالت بازگشت از خدا به سوی بندگانش خدا، اما همراه با خدا. از این مرحله به: «سیر من الحق الی المخلق مع الحق» تعبیر می شود، زیرا عرفان اسلامی یک بعدی و ترک خلق گفتن نیست. عرفان اسلامی نه فقط خدا را تنها در خدا نمی بیند، بلکه خدا را در خلق خدا نیز می بیند و عشق به خلق را نیز عشق به خدایم شناسد، نه در برابر عشق به الله.

وقتی که یک عارف با کوله باری از معنویت و خلوص و داشتن مقام رضا و قرب به حق بازگردد، شایستگی برقراری ارتباط با خلق خدا به منظور جذب و هدایت آنها را به سوی مسیر پیدا کرده است و باید این شایستگی را در مرحله عمل نیز بروز و ظهور دهد. و این آغاز مرحله چهارم سیر و سفر خوانند بود که عبارت است از: «سیر من المخلق الی المخلق مع الحق».

اینجاست که یک عارف بالله آن قدر در مسیر هدایت خلق، فداکاری، صفا و طراوت از خود نشان می دهد و دل می سرزند، که در این راه سرازیر نمی شناسد و احساس خستگی نمی کند. شاید خطاب خداوند به پیغمبر (ص) که فرمود: «فرعلک باعف نفسک الا یوکون مؤمنین»^{۳۲} نیز اشاره به همین معنا باشد، که پیامبر (ص) تا سرحد جحیم می خواست مسئولیت الهی را در جهت هدایت خلق انجام دهد، ولی خداوند به او فرمود: تو باید در حد توان کوا کنی و نه در حد جان. در ضمن از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت: آنانی که خود را عارف بالله می خوانند و مدعی فناء فی الله اند و در عین حال از خلق خدا گریزان، عابد هم نیستند تا چه رسد به اینکه عارف باشند، زیرا عابد همیشه خود را در راه می بیند و می کوشد تا خود را به حق برساند. اینان نه فقط به حق نرسیده اند که در راه حق هم نیستند، زیرا اگر به حق رسیده بودند، به خلق خدا نیز رسیده بودند. اما هارقان واقعی بالله که لبریز از معنویت و قرب به حق و فناء فی الله اند، هنگامی که

۱۲. عطارنیشابوری، شیخ سرفرازخان، تذکره الارباب، تصحیح نیکلسون، ج ۲، ص ۱۱۲، عرفان و قرآن، ص ۶۶
۱۳. عرفان و قرآن، ص ۷۷
۱۴. آیت الله حسن زاده آملی می نویسد: «ادعیه مأثوره، مرکب منقش از مقامات اشعری و علمی ائمه دین است. لطایف شرقی و عرفانی و مقامات ذولی و شهیدی که در ادعیه نهفته اند، در روایات وجود ندارد، زیرا در روایات مناقب، سرودند و با آئین محاورت داشتند و به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفت آنان، با آنان تکلم می کردند و سخن می گفتند نه به کنه عقل خودشان. اما در ادعیه و مناجاتها با جمال و جلال و حسن مطلق و محبوب و مشوق حسیلی به راز و نیاز بودند. لذا آنچه در نهانخانه سر و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند، و به کنه عقل خودشان مناجات و دعا داشتند»: رساله نور علمی نور مر قفسر و فاکسر، مسکسور، انتشارات شیخ، ج ۲، ۱۳۷۲، فصل دوم، ص ۳۱



۱۵. ملکی، مهروزا جواد، رساله کفای الله و السلوک الیه لعلی، انتشارات مصطفوی، ج ۲، قم، ۱۳۶۹، ص ۷
۱۶. همان، ص ۸
۱۷. عرفان و قرآن، ص ۶۹
۱۸. عرفان و قرآن، ص ۷۰

سنائی در تصدیق می گوید:
راه لوحید را به مثل سبوی
پس بجا رو ب لاخرو زویم
کوکب از صحن گند دواز

۱۹. نهج البلاغه، تصحیح محمد علی صالح، ج ۱، بیروت، ۱۳۸۷، ص ۱/۱۹۶۷، خطبه ۲۲۷
۲۰. مراد، جیدانقدوس کنکشی است.
۲۱. مطهری، مرتضی، آشنایان در قرآن، ص ۱۰۰
۲۲. واعظی نژاد، حسین، طهارت روح، ج ۱، قم، ۱۳۷۲، ص ۱۳۱
۲۳. آشنایان در قرآن، ص ۹۹

۲۴. شعراء، ۳
۲۵. نفس، ۲۷/۳
۲۶. فیض الاسلام، سید علیقلی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱۳۲۶، حکمت، ۱۲۶
۲۷. حبر، ۹۹
۲۸. معارف القرآن، ج ۲، ص ۱۹۳

۲۹. نفس، شیخ عباس، ستهی الامان، کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۷۱، ق/۱۳۳۱، ص ۱، ج ۱، ص ۱۲۷، حصالات امیرمؤمنان (ع)

۳۰. مطهری، مرتضی، سبیری در نهج البلاغه، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی، قم، ۱۳۹۵، ق/۱۳۵۳، ص ۲۹
۳۱. امزب، ۱۳
۳۲. سبیری در نهج البلاغه، ص ۲۸۹

کرده و گفته اند: این انسان است که هیچ مقام معلوم و منزلتگاه، مشخص ندارد، و هر چه پیش رود بازمی تواند به مقام بالاتر رود.

- پانوشتها:
۱. روحانی، نصرالله، مقدمه ای بر عرفان اسلامی، از سلسله درسهای دفتر تبلیغات مدرسه عالی شهید مطهری، درس ششم، ص ۳۲
۲. حسین القضاة همدانی، مجموعه مصنفات، رساله تمهیدات، ص ۲۰۹
۳. یاحقی، محمدجعفر، مقاله «عرفان و قرآن»، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، دانشگاه فردوسی، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۵۳
۴. مقدمه ای بر عرفان اسلامی، ص ۲۹
۵. مطهری، مرتضی، خدمات مستجاب اسلام و ایران، انتشارات صدرا، ج ۱۲، تهران، ج ۲، ص ۴۳۵
۶. مقدمه ای بر عرفان اسلامی، ص ۲۷
۸. همدانی، مولی عبد الصمد، بحرالمعارف، ترجمه حسین استاد ولی، ج ۱، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۳۷۲
۹. یزدی، عبدالله، معارف القرآن، ج ۲، مشهد، ج ۲، ص ۱۹۲
۱۰. خدمات مستجاب اسلام و ایران، ج ۲، ص ۴۳۶
۱۱. عرفان و قرآن، ص ۶۶